

◇ نشریه علمی زن و فرهنگ

سال دهم، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۹۸

صفحات: ۶۷-۸۰

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۱/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۴

بررسی شخصیت پردازی زنان در رمان «هرس»

منیره حیدری*

حسین پارسایی**

حسام ضیایی***

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی شخصیت پردازی زنان در رمان «هرس» از نسیم مرعشی می باشد. جامعه در این تحقیق شامل شخصیت های زنان در رمان مذکور می باشد. مقاله ی حاضر، به شیوه ی تحلیلی - توصیفی، در ابعاد گوناگون، به بررسی شخصیت پردازی زنان در رمان «هرس» پرداخته است. در این اثر داستانی، نسیم مرعشی با استفاده از فضاهاى متعدد روایی، سرنوشت یک خانواده ی جنگ زده را در دوره ی زمانی طولانی روایت می کند. نتایج حاکی از آن است که، اغلب شخصیت های زنان این داستان پویا هستند، زیرا در طی حوادث جنگ، امیدواری ها و شور و شعف زندگی و انرژی های سازندگی و خلاقیت، در وجود شخصیت ها رنگ باختند، و این افراد را دچار تحول و دگرگونی کردند.

کلید واژگان: شخصیت پردازی زنان، رمان، هرس.

*دانشجوی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران. (نویسنده مسئول، ایمیل: monireh.heydare4042@gmail.com)

**استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.

***استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.

مقدمه

شخصیت در رمان یا داستان، فردی است که کیفیت اخلاقی و روانی او در عمل و گفتارش وجود داشته باشد. شخصیت‌ها با اعمال و گفتار خود، در داستان نقش آفرینی می‌کنند و حوادث داستان را به جلو می‌کشانند. «شخصیت، سازمان پویا و نسبتاً پایداری است که فرد را از دیگران متمایز کرده و امکان پیش بینی رفتار فرد را در موقعیت‌های معین فراهم می‌کند» (علی پور، ۱۳۸۶: ۳۷). شخصیت‌های یک داستان، ابتدا باید توسط نویسنده، به خوبی مورد پردازش قرار بگیرند تا خواننده بتواند آن را در قالب یک شخصیت، شناسایی کند. شخصیت پردازی، به خلق عینی و تصویری اشخاص گفته می‌شود (آتش سودا، ۱۳۸۴: ۴۹۹). گروهی از نظریه پردازان ادبیات داستانی، دو شیوه ی عمده برای شخصیت پردازی عنوان کرده اند: شیوه ی مستقیم (الطریقه التحلیلیه) و شیوه ی غیرمستقیم (الطریقه التمثیلیه) (زیتونی^۱، ۲۰۰۲: ۵۵). رمان «هرس» اثر نسیم مرعشی، به زمان بعد از جنگ تحمیلی اشاره دارد. حمله ی عراق به کویت در سال ۱۹۹۲ (۷۱-۱۳۷۰) در اهواز تأثیر بدی داشت. در واقع تبعات جنگ، بعد از اتمام جنگ تازه خود را نشان داد و رخداد‌های این رمان، شامل همین وقایع است. نویسنده دوران بعد از جنگ و تأثیرات برآمده از دل آن را که بحرانی بزرگ بوده است، به مقیاسی کوچک و در دل خانواده ای تبدیل کرده است که شخصیت‌های داستان را تشکیل می‌دهند.

«شخصیت در یک اثر، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عملش و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۲۳۹).

«هرس» روایتی است از دوران بعد از جنگ عراق و ایران؛ و اصل ماجرا در دهه ی هفتاد می‌گذرد. این رمان در برهه‌ای از تاریخ می‌گذرد که جنگ برای همه ی کشور تمام شده، البته برای خانواده‌های جنگ‌زده‌ای که باید برمی‌گشتند و شرایط خیلی سختی داشتند، همچنان عواقب جنگ باقی مانده است این رمان، روایت یک خانواده ی اهوازی است که تحت تأثیر جنگ قرار گرفته‌اند و این خانواده درگیر اثرات بعد از جنگ هستند. شخصیت هر یک از افراد این خانواده، در واقع، نمایان گر شخصیت‌های یک نسل بعد از جنگ است که هنوز در گیر و دار تبعات جنگ هستند.

با مراجعه به فهرست کتب، مقالات و پایان‌نامه‌های نوشته شده، مشخص می‌شود که درباره ی شخصیت و شخصیت پردازی، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است؛ اما جای این بحث در قالب آثار نسیم مرعشی در این فهرست خالی به نظر می‌رسد. درباره ی نقد و تحلیل مجموعه داستان‌ها و رمان‌های این نویسنده ی معاصر نیز، آثار مکتوب قابل توجهی صورت نگرفته است و هیچ کدام از پژوهشگران به طور کامل و جدی، به تحلیل داستان‌های نسیم مرعشی نپرداخته‌اند؛ از این رو، تحقیقی جدی در این خصوص، ضروری به نظر می‌رسد.

از آنجا که رمان هرس، در دهه ی اخیر نگاشته شده است، در زمینه ی بررسی عناصر داستانی - اعم از شخصیت و شخصیت پردازی زنان در آن، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است و این پژوهش می‌تواند دریچه ای برای شناخت بیشتر این اثر داستانی باشد. اما در خصوص شخصیت پردازی در سایر آثار داستانی، تحقیقات مستقل و ارزشمندی به رشته ی تحریر درآمده است که می‌توان به تحقیق گودرزی نژاد (۱۳۸۸) اشاره کرد. وی در پژوهشی تحت عنوان «شخصیت پردازی در رمان «چراغ‌ها را من خاموش

۱. Zaytoni

می‌کنم» نشان داد که برگزیدن شخصیت یا شخصیت‌های مناسب، با صفات و خصال و توانایی‌های ویژه خود، یکی از فنون مهم و قابل دقت در داستان‌پردازی است. سرباز، پیشوایی علوی و فلاحی (۱۳۹۴) در پژوهشی تحت عنوان «شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان اصل و فصل سحر خلیفه» نشان دادند که عنصر شخصیت یکی از عناصر مهم و اساسی در ادبیات داستانی است که نویسنده از طریق آن اندیشه‌ها و عواطف خود را به نمایش می‌گذارد. رمان «اصل و فصل» سحر خلیفه از جمله رمان‌هایی است که حضور شخصیت در آن بسیار پررنگ است و نویسنده برای معرفی شخصیت‌های آن از هر دو شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرده است. در شیوه مستقیم، خلیفه از دو روش استفاده می‌کند؛ در مورد شخصیت‌های اصلی، او خود به معرفی آن‌ها می‌پردازد. اما در مورد شخصیت‌های فرعی از زاویه دید شخصیت‌های اصلی و فرعی استفاده کرده و به این شیوه آن‌ها را معرفی می‌کند. این شیوه شخصیت‌پردازی، شخصیت را واقعی‌تر به تصویر می‌کشد که به طور قطع دارای تأثیر بیشتری می‌باشد. نویسنده در شیوه غیرمستقیم از تکنیک‌های مختلفی استفاده کرده و از طریق رفتار، توصیف حالات روحی و روانی، محیط، نامگذاری، گفت‌وگو و تک‌گویی درونی خواننده را با شخصیت‌های رمانش آشنا ساخته است. نویسنده در این رمان از شخصیت‌پردازی به ویژه شخصیت‌پردازی غیرمستقیم برای تقویت ساختار اثر و انتقال بهتر معنا، بهره برده است. در همین راستا موسوی، صفری و ظاهری (۱۳۹۲) در پژوهشی تحت عنوان «تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب» نشان دادند که نقد روان‌کاوی، از نقدهای مهمی است که در بررسی متون ادبی از آن بهره گرفته می‌شود. با توجه به ویژگی‌های مشترک بین سهراب و این تیپ شخصیتی، از جمله: قدرطلبی، شجاعت، اهمیت دادن به اهداف خود، روابط عاشقانه، لذت بردن از درگیر شدن در جنگ قدرت و جدی بودن، بیان گردید که شخصیت سهراب جزو شخصیت‌های پرشور است و رفتار او با توجه به این تیپ شخصیتی، تحلیل شد و در ادامه، دیدگاه فروید درباره‌ی شخصیت و ساختار آن یعنی نهاد، خود و فراخود، بیان شد و سهراب، رستم و کاووس نمادی از آن سه جزو شخصیت دانسته شدند. در این تحلیل، تعارض بین سهراب، کاووس و رستم به تعارض بین نهاد، فراخود و خود، تعبیر شده است. بیسک بابایی (۱۳۹۶) در تحقیقی دیگر تحت عنوان «تحلیل شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه دبه اثر عمر سیف الدین» نشان دادند که بدون توجه به ساختار و عناصر تشکیل دهنده یک اثر نمیتوان به درک نوین و عمیق‌تری از آن رسید. گرچه شخصیت و شخصیت‌پردازی بیشتر مربوط به رمان است و در داستان کوتاه، فرصت پردازش شخصیت وجود ندارد، اما شخصیت و شخصیت‌پردازی از جمله مواردی است که در ساختار داستان کوتاه «دبه» درخور توجه و تأمل است و صادقان و طغیانی (۱۳۹۵) در بررسی خود تحت عنوان «نگاهی به شکردهای شخصیت‌پردازی و تفاوت‌های آن در دو داستان ملکوت و مسخ» نشان دادند که ملکوت بهرام صادقی و مسخ فرانتس کافکا، با بُعد زمانی نیم قرن، پوچ‌گرایی و نگرش آگزیستانسیالیستی نویسندگان خود را فریاد می‌زنند. این دو اثر اگرچه دارای ژرف‌ساختی بسیار نزدیک به هم هستند، در جهاتی از جمله شخصیت‌پردازی، از یکدیگر فاصله می‌گیرند. شخصیت، یکی از عناصر مهم داستان است که نخستین بار، ارسطو آن را مطرح نمود و مورد توجه قرار داد. نظریه پردازان و منتقدین داستان، شخصیت را در پیوندی بی‌واسطه و عمیق با عناصر دیگر داستان می‌دانند؛ بر طبق این نظریه، شیوه‌های شخصیت‌پردازی در هر داستان نیز، با توجه به چگونگی دیگر عناصر آن داستان انتخاب می‌شود.

در کل پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی در زمینه‌ی بررسی شخصیت و شخصیت پردازی زنان در اثر داستانی «هرس» صورت نگرفته است. در این پژوهش سعی بر آن است تا شخصیت های زن موجود در رمان هرس مورد تحقیق و واکاوی قرار گیرد. ضرورت انجام این پژوهش در آن است که با تحلیل شخصیت پردازی زنان در این رمان بتوان به گوشه‌ای از شخصیت پردازی زنان در آثار نویسندگان دهه نود اشاره کرد تا راهگشایی برای پژوهشگران علاقه مند به دهه های نو باشد.

روش

طرح پژوهش، جامعه آماری و روش نمونه گیری: در نگارش این پژوهش، هم چون اکثر تحقیقات در حوزه علوم انسانی، با استفاده از منابع کتابخانه ای و به روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی شخصیت و شخصیت پردازی در داستان «هرس» پرداخته شده است. استناد به منابع کتابخانه ای (از قبیل کتب و پایان نامه) و منابع معتبر الکترونیکی (مانند مقالات، نشریات و...)، از جمله روش های جمع آوری اطلاعات در این پژوهش می باشد.

روش اجرا

در انجام پژوهش حاضر، در بخش توصیفی، اطلاعات از طریق اسنادی و کتابخانه‌ای بدست آمده است. در بخش تحلیل نیز پس از به کنکاش، دسته بندی و استنتاج مطالب به توضیح مطالب مطروحه و مشخص کردن موارد و حیطه ها پرداخته شد و رمان «هرس» مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

خلاصه رمان «هرس»

رمان «هرس» در جنوب جنگ زده‌ای می‌گذرد که حتی سال‌ها بعد از پایان جنگ نیز آن جنوب قدیمی نشد. داستان این رمان در مورد زندگی مشترک زوج خرمشهری به نام های رسول و نوال است که با شروع جنگ و مرگ اولین فرزندشان هیچگاه به شکل عادی خود باز نمی‌گردند. با اینکه جنگ تمام شده اما نوال هنوز آن را نپذیرفته و در بهت روزهای جنگ به سر می‌برد و سعی می‌کند با به دنیا آوردن فرزندی پسر به خودش امید دهد که جنگ پایان یافته و می‌تواند زندگی اش را از نو شروع کند. رسول به همراه پسرش سفری را آغاز کرده در جستجوی همسرش، تا او را یافته و باخود به خانه برگرداند. رسول در جستجوی همسرش پا به روستایی دور افتاده در جنوب می‌گذارد که همه‌ی ساکنان آن زن هستند. در طول این مسیر، خاطرات گذشته در ذهن رسول مدام تداعی می‌شوند. شرفان اولین فرزند رسول و نوال (همسر رسول) در حمله‌ای هوایی کشته می‌شود. در روزهای جنگ زمانی که نوال دومین فرزندش را باردار است، شرفان پسر کوچکش را در آغوش می‌گیرد، بعد از انفجار، نوال که جاری شدن خون را روی لباس و بدن خود احساس می‌کند، ابتدا گمان می‌برد فرزندی که در شکم دارد سقط شده، اما وقتی به خود می‌آید، می‌بیند این شرفان است که در آغوش او آخرین نفس هایش را می‌کشد. برای یک لحظه آرزو می‌کند ای کاش فرزندی که در شکم دارد مرده باشد. این خاطرات، جسم و روح شخصیت های زن داستان را رنجور کرده است.

شخصیت پردازی در رمان «هرس»

داستان «هرس» با شخصیت پردازی مستقیم «رسول» آغاز می‌شود. نویسنده از همان آغاز سعی دارد،

پویایی و تحول شخصیت اصلی داستان را با تمام خصوصیات ظاهری، به مخاطب معرفی کند؛ این که جنگ، رسول منظم و قdblند و خوش لباس را به چه روزی در آورده است. بنابراین، رسول شخصیتی پویاست، زیرا «این نوع شخصیت ها احساسات و عواطف پیچیده ای دارند و در اغلب کشمکش ها حضور دارند» (عبدالخالق^۱، ۲۰۰۹: ۴۵). نویسنده با این کار، عامل پویایی شخصیت رسول را از همان آغاز معرفی می کند. از نظر او، این عنصر تأثیر گذاری که به جان رسول افتاده، چیزی نیست جز جنگ.

«شش سال پیش از این اگر کسی عصرهای بهار، حوالی ساعت چهار و نیم، آخر کوی عبدالله کنار جاده ی اهواز - آبادان می ایستاد، رسول را می دید که بلند و کشیده و کت و شلوار براق آبی نفتی به تن کیف چرمی انگلیسی با آرم شرکت نفتش را بسته بود پشت موتور و در آن گرما می راند تا آبادان. وقتی می رسید شانه ای از جیش بیرون می آورد، موی مشکی اش را از راست به چپ شانه میزد، کت و شلوارش را می تکاند و سرش را خم می کرد تا از چهارچوب در رد شود. اما حالا رسول با شانه های خمیده، شکم آویزان، جای سه دندان خالی روی فک بالا، پیرهن چرک خاکستری خیس از عرق، با مویی که انگار به عمد این طور رقت انگیز از پس سرش ریخته بود، سوار رنو اسقاط زردش هفتاد کیلومتر داشت تا آبادان. ساعت چهار و نیم بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۷).

با این متن آغازین داستان، نویسنده، فواصل زمانی طی شده بین دو شخصیت متفاوت رسول را نشان می دهد، تا مخاطب از همان ابتدا دریابد که شخصیت های داستان، درگیر حوادث جنگ و پیامدهای آن هستند. شخصیت های این رمان، مدام ناگزیر هستند تا در گذشته ی خود رجعتی کنند و با مرور خاطرات شان، پویایی شخصیت خود را به مخاطب نشان دهند. شخصیت پردازی رسول، در جای جای داستان به شیوه ی مستقیم، با بیان خاطرات گذشته دیده می شود:

«در خانواده ی رسول هیچ کس درس نخوانده بود. هیچ کس شرکت نفت استخدام نشده بود. هیچ کس مثل رسول سر کار کت و شلوار نمی پوشید، خانه ی سازمانی نداشت، دخترهایش را کلاس موسیقی و خوشنویسی نفرستاده بود. فقط رسول بود که از زندگی این قدر زیاد می خواست. نوال صورت رسول را یادش نمی رفت وقتی صبح های زود، خیلی زود، بیدار می شد و سامسونتش را بر می داشت و نه مثل یک تکنسین، مثل یک مهندس، مثل یک مدیر، لباس می پوشید و می رفت سر کار» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۹).

رسول، به عنوان شخصیت اصلی داستان، نماینده ی مردی است که آرزوی رسیدن به زندگی با روال قبل از جنگ را دارد. رسول در این داستان، نماینده ی بسیجی های دوران بعد از جنگ است که برای جریان دادن دوباره ی زندگی، از جانشان مایه می گذاشتند و در جهاد سازندگی و عملیات بازسازی مناطق جنگ زده شرکت می کردند:

خدوج گفت «لباساشه شستم گذاشتم رو بند. تا صبح خشک میشه. بوی سدر می داد. سدر و سفیداب. بوی زن می داد. به روزهایی که همان سه بچه ی باقی مانده و موهای شانه زده کنار هم می خندند و بوی سدر و سفیداب می دهند. رسول ناگهان لرزید. از امیدواری وحشت داشت. خدوج قابلمه ای جلوش گذاشت» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۲).

رسول، نماینده ی افراد تجددخواه مردم جنوب پیش از جنگ است که برای رفتن به دانشگاه انگیزه دارد، لباس مارک خارجی می پوشد، و دخترانش را به کلاس موسیقی و خط می فرستد. این خصوصیات

رسول، او را از مردان متعصب و خشک جنوبی جدا می‌کند. نویسنده این خصوصیات را به شیوه‌ی غیرمستقیم، و در لابلای داستان‌ها و خاطرات، به خواننده انتقال می‌دهد:

«رسول از وقتی دانشگاهش شروع شده بود، ظهرها نمی‌رسید بیاید خانه. بعد از کار می‌رفت آبادان سر کلاس تا شب. نوال شامش را داغ‌نگه می‌داشت تا برسد» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۳۱).

پس از این که نویسنده، مخاطب را از اوضاع ظاهری و احوالات رسول آگاه می‌کند، شخصیت مهزیار را به شیوه‌ی مستقیم و با زاویه دید دانای کل، مورد پردازش قرار می‌دهد:

«مهزیار ساعد کوچک پُرموی مردانه‌اش را عین رسول تکیه داده بود به پنجره‌ی ماشین و نگاهش به رسول بود. همیشه نگاهش به رسول بود. گفت «بابا، ئی دریا کوسه داره؟» رسول نگاه کرد به مهزیار. موی سیاهش حلقه حلقه ریخته بود روی ابروهای پهنش؛ مویی که نه شبیه موی رسول بود نه نوال. سال دیگر که می‌رفت مدرسه رسول باید ماشین می‌انداخت لایش. چشم‌های این قدر گرد و سیاهش هم به رسول و نوال نرفته بود. فقط لاغری و کشیدگی‌اش بود که شبیه رسولش می‌کرد» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۸).

شخصیت مهزیار جزء شخصیت‌هایی است که از آغاز تا پایان داستان، بیشتر مورد توجه قرار گرفته و نویسنده به شیوه‌ی مستقیم، به معرفی این شخصیت می‌پردازد:

«مهزیار همیشه می‌ترسید. از همه چیز و بیشتر از همه از خانه؛ وقتی پدرش در آن نبود. رسول که از سر کار بر می‌گشت مهزیار را می‌دید که با چشم‌های وق زده از ترس گوشه‌ای از راهرو کنار در کز کرده تا او برسد. رسول را که می‌دید ترسش می‌ریخت. دهانش نیمه باز بسته می‌شد و رنگش بر می‌گشت سر جا. شروع می‌کرد به حرف زدن و بازی کردن تا صبح فردا، که باز با چشم‌های وحشت زده آن قدر رسول را نگاه کند تا از در برود بیرون» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۴).

مهزیار در داستان، نماد امید و رویش زندگی و عامل پویایی زندگی افراد دیگر است. او پسری است که حضورش در زندگی نوال و رسول، ارزشمند است؛ نوال از اینکه فرزند پسر دارد، بسیار خوشحال است و طاققت از دست دادن او را پس از شهران ندارد:

«نوال بلند شد. چهارقل را بست. همان طور که یادش داده بودند. او نمی‌گذاشت همه چیز خراب شود. او یک پسر از دنیا می‌گرفت. چیز زیادی که نمی‌خواست... به جای همه‌ی مردهایی که جنگ از او گرفته بود. در دنیای و این بزرگی یعنی فقط یک پسر سهم او نبود؟» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۵۷).

نوال، حضور مهزیار را در زندگی خود این گونه تصور می‌کند:

«این پسر پسر او بود. پسری که مردش می‌شد. پسری که نوال قد کشیدنش را می‌دید. پسری به جای پسر مُرده‌اش» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۷۶).

بنابراین، نویسنده به شیوه‌ی غیرمستقیم، عامل پویایی افراد دیگر داستان و تأثیرگذاری شخصیت مهزیار را در روند داستان به تصویر می‌کشد. گویا مهزیار، آرزوی کسب شده‌ی نوال بود که او را متحول کرد:

«نوال می‌دانست که از این بیمارستان بیرون برود همه‌ی سختی‌ها تمام را می‌شود. او می‌ماند و پسرش و تمام روزهای خوشی که با خود می‌آورد. نوال دلش به روزهای خانه خوش بود. به تماشای پسرش. و آرزوهایش برای بزرگ شدن شهران را قالب میزد به تن این پسر و هی با خودش میگفت شان که همه شان یادش بیایند»

تولد نوزاد پسر برای زن‌های فامیل نیز بسیار ارزشمند بود:

« نوال نخواستیده بود. خانه پر بود از صدای هلهله ی خاله ها و عمه های رسول و دخترهایشان که از بعد از ظهر یکی یکی آمده بودند پسر رسول را ببینند. ام رسول شیر خشک مهزیار را می داد، تمیزش می کرد، قنداقش می کرد، چشم هایش سورمه می کشید، می خواباندش روی تخت کنار نوال، مهمان هایش را می آوردن توی اتاق به تماشا و بعد از سال ها قربان صدقه ی نوال میرفت. زن ها صورت نوال را می بوسیدند و برای مردی و درشتی بچه ماشالله می گفتند» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۸۹).

«تاشب خانه پُر شد از مهمان های رسول. مهزیار روی دست مهمان ها می چرخید. ماشالله می گفتند به خاطر درشتی اش و مردی اش و چشم روشنی می دادند» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

نمونه ای از دگرگونی و پویایی شخصیت در رسول را می توان بعد از به دنیا آمدن فرزند پسرش مشاهده کرد: «رسول با این پسر و با خاطره هایی که از کویت آورده بود، قوی شده بود. وسط حرف بقیه می پرید. بالا می نشست. دستور می داد. بلند می خندید. صدایش خانه را بر می داشت. محکم راه می رفت. زندگی زیر قدم هایش بود. پول داشت. آینده داشت» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

اگرچه تاثیرگذاری و حضور ارزشمند مهزیار برای کاراکترهای دیگر داستان، به شیوه های غیرمستقیم، و با بیان احوالات افراد دیگر (تحت تأثیر حضور مهزیار) بیان شده، اما نویسنده خصوصیات اخلاقی و ظاهری این شخصیت را در متن داستان، به صورت مستقیم بیان کرده است:

«مهزیار از امل می ترسید. همیشه از او می ترسید. رسول دیده بودش که وقتی امل هست آرام تر حرف می زند. پریپر نمی کند، چیزی نمی خواهد. می نشیند گوشه ای و نه مثل همیشه با تهانی که با خودش، با انگشتهایش، بازی می کند و زیرچشمی امل را نگاه می کند، سرشام دورترین جای میز از اومی نشست جایی که توی چشمش نباشد. خودش را می چسباند به رسول. کم می خورد کم حرف میزد، قدش را توی صندلی کوتاه می کرد. اما وقتی امل نبود، مدرسه بود یا توی اتاقش، زندگی جشن می شد برای مهزیار. آدمی دیگر می شد. بچه ای مثل تمام پسربچه ها. سربه سر انیس می گذاشت. دور خانه می دوید. می چسبید به تهانی» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۳۳).

مهزیار، با اینکه عامل پویایی بسیار از شخصیت ها شده، اما خودش شخصیتی ایستا و فرعی محسوب می شود، زیرا متغیر و متحول نمی شود.

امل و انیس، دو دختر رسول هستند که نویسنده بدون اینکه از مشخصات ظاهری آن ها در اوایل داستان شرحی بنویسد (چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم)، آن ها را وارد صحنه ی داستان می کند: رسول گفت: «یه بار امل و انیسه بر می داریم همه با هم می آیم». (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱) شخصیت پردازی مستقیم امل و انیس در متن زیر به صورت جزئی نشان داده می شود، که نویسنده از اوضاع اخلاقی این دو شخصیت، به کمک درونیات ذهنی رسول اندکی سخته گفته است:

«رسول به امل و انیس فکر کرد که گذاشته بودشان و آمده بود. می دانست تا برگردد مادرش پیش دخترها می ماند. باید آرام می ماند. باید نوال را پیدا می کرد. چاره ی دیگری نداشت. خیالش از انیس راحت بود. می توانست مراقب امل باشد. تهانی هم مُرده بود. مهزیار هم که با او بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۷).

«رسول به دخترهایش فکر کرد. اگر امل بهانه ی سر درد نیاورده باشد، لابد مدت هاست که انیس چراغ های خانه را روشن کرده. تاریکی را دوست نداشت» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۸).

«نوال خسته تر از آن بود که بتواند دو بچه ی دیگری را هم نگه دارد. دو بچه ی مدرسه ای، کلاس پنجم

و کلاس سوم» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۹).

امل دختری بود که جا پای مادرش گذاشته بود. یکی از این خصوصیات، لجبازی و بدقلقی اوست که نویسنده به طور مستقیم به شرح آن می پردازد. نویسنده در ادامه نیز به شیوه ی مستقیم، تأثیر وراثت را عنوان می کند و از آن برای معرفی حضور ویژگی های نوال در وجود امل استفاده می کند. با این کار، شخصیت نوال را هم به شیوه ی غیرمستقیم معرفی می کند:

«اما امل لج می کرد. با هیچ کس نمی ساخت. نه با بچه ها، نه با رسول، نه با مادر رسول. رسول دیگر نمی توانست» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۳).

«امل پا جای نوال می گذاشت. آن بار هم سه ماه رفته بود کویت و وقتی برگشته بود، نوال چیزی را از زندگی اش کنده و دور انداخته بود که جایش هیچ وقت با هیچ چیز پر نمی شد. در رگ های امل همه اش خون نوال بود. همه اش» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۳).

توصیف شخصیت انیس به صورت مستقیم، از زبان نویسنده در اواسط داستان دیده می شود. این گونه توصیفات مستقیم از این شخصیت، در اوایل داستان وجود ندارد:

انیس چهارده سالش بود. همیشه غمگین، همیشه نگران» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۷۹).

«تهانی» دختر فوت شده ی رسول هم جزء شخصیت هایی است که نویسنده بدون اینکه در آغاز شرحی از آن بگوید، او را وارد صحنه ی داستان می کند:

«کاش تهانی هم بود بابا. ماهیا و جوجه ها و گاوایه می دید». رسول بغلش کرد. «خواهرت خودش اینایه می بینه از او بالا» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱).

تهانی، خواهر کوچک تر انیس و امل بود که نویسنده، این مسأله را این گونه (به شیوه ی روایت غیرمستقیم) به خواننده انتقال می دهد:

«تهانی، که لباس های نوزادی کهنه ی امل و انیس تنش بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۹).

یکی از شگردهای مرعشی (۱۳۹۶: ۴۱) در رمان «هرس» این است که شخصیت های داستان را با گزارش جزئیات ظاهری به مخاطب معرفی می کند. مثلاً تهانی، بدون اینکه در آغاز شرحی از آن بیان شده باشد، وارد صحنه ی داستان می شود (مانند شخصیت امل و انیس و نوال، که به همین روال وارد داستان می شوند)، اما رفته رفته، شرح ویژگی های ظاهری او به طور مستقیم و جزء به جزء، از اواسط داستان شکل می گیرد.

پردازش مستقیم شخصیت ظاهری تهانی در اواسط داستان

«تهانی با موی کم پشت و چرب، پوست سفید و رنگ پریده، انگشت های چاق و بیجان، شکم گنده و چشمانی همیشه منگ؛ از رسول جدا نمی شد. انگار تا ابد نشسته بود روی شانه اش. رسول وزنش را حس می کرد و پشتش برای همیشه خم شده بود. تهانی روی شانه اش نشسته بود و به زندگی اش نگاه می کرد. بدون قضاوت، بدون سرزنش. همانطور که همیشه بود. سرش را پایین می انداخت و چشم هایش را می دوخت بالا. با دهان نیمه باز. بدون اینکه صدایش دربیاید برای شکایتی» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۴۱).

شخصیت تهانی، فرعی و ایستاست، زیرا نقش چندانی در روند داستان ندارد و دچار تغییر و تحول هم نمی شود. نوال هم بدون معرفی شخصیت، وارد داستان می شود و در آغاز، فقط با خصوصیت «در کنار رسول بودن» خواننده را متوجه نسبت همسری او با رسول می کند:

«رسول بعد از نوال جایی نمی رفت جز با همه ی بچه هایش؛ دخترها و مهزیار با هم. آخرین باری که دخترهایش دور شدند. از او، مهزیار تازه به دنیا آمده بود و خودش تازه از کویت برگشته بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱).

نوال، جزء شخصیت های اصلی، تحول یافته و پویا محسوب می شود که مدام شخصیت و حالات روحی و روانی و اخلاقی او در حال تغییر است، مثلاً با تمام افسردگی ها و اندوهی که به خاطر از دست دادن شرها و دیگر کس و کارش به سراغش آمده است، ولی با شنیدن خبر جنسیت پسری که در شکمش داشت، دوباره شادی و امید به سراغش آمد:

«نوال دوباره عروس شده بود بعد از پانزده سال. همان عروس قدیمی. همانی که در همه ی این سال ها به خاطر جنگ و مُردن شرها و مُردن کس و کارش از دستش رفته بود. رفتند بستنی مجید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۳۷).

نوال هم مانند انیس و امل و تهانی، پس از ورود ناگهانی و بدون شرح به داستان، از زبان ام عقیل، مورد شرح و پردازش قرار می گیرد و به شیوه ی شخصیت پردازی مستقیم معرفی می شود:

«شیش ساله ئی زن داره مادری می کنه برا نخلای سوخته. هر روز کارش همینه. می آد می شینه، باشون حرف می زنه، لباس تن شون می کنه، نازشون می کنه. سیلش کن عینی. نخلا جون گرفته ی بعد نی همه سال» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۵۱).

معرفی نوال از طریق گفتمان ام ضیاء نیز شخصیت پردازی به شیوه ی مستقیم است:

«ام عقیل گفت «زننه که آوردم خرمشهر، نشست پانی نخلا. از همون اول. گفت مادرشونم. مادر هر چی ام که تو جنگ مرده. هی بهشون دست مالید. آب ریخت پاشون. بعد باد و خاک تمیزشون کرد. رفت شهر براشون پارچه ی سفید آورد. پیرهن دوخت، تنشون کرد. ما هم خو کاری بهش نداشتیم. گفتیم دلش خوشه با نیا، بذار باشه، ئی قدر بیتابی نکنه. یه روز، دو سال پیش بود، اومدم دیدم همین طور که داره دست میکشه بهشون، یکیشون بچه داده. از بغلش. عین نخل مادری که زندان. عین همون از یه گوشه ش توسیاهی یه جوونهای سیزی دراومده. عین قبل جنگ که نخلا بیست تا سیتا بچه میدادن ها دیدی خو؟» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۰۰).

شرهان، پسر فوت شده ی نوال و رسول است که نویسنده فقط لحظه ی مرگش را به تصویر کشیده و شرح دیگری از او نیاورده است. این شخصیت هم به خاطر پسر بودنش (از لحاظ جنسیتی)، عنصری تأثیرگذار در پویایی شخصیت های اصلی داستان (رسول و نوال) است. از دست دادن شرها، چنان لحظه ی تلخی را برای نوال می سازد که مادر آرزوی مردن فرزند ندیده اش - که در شکمش است - را می کند، تا پسرش (شرهان) زنده باشد:

«نگاه کرد به شرها. لباس او هم سرخ بود، از وسط سینه تا روی پاها. نوال دست برد لای پاهایش. فکر کرد بچه باید افتاده باشد. کاش بچه اش افتاده باشد. سیاهی چشمهای شرها سیاهی رفت. نوال گرفتش توی بغل، سرش را فشار داد توی گردن و بلند شد. سنگین و سخت از پله ها بالا رفت. رفت پشت رخت خواب ها قایم شد. بوی خرمای سوخته می آمد. نوال شرها را محکم گرفته بود توی بغلش و گوش می داد به صدای نفس هایش که تو می رفت، اما بیرون نمی آمد. با هر نفسی که تو می رفت، یک مشت خون سرخ می سُرید توی بغل نوال» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۷).

یکی از شخصیت های برجسته از همان اوایل داستان، پیرزنی است که به عنوان راهنما، قرار بود نوال را به رسول نشان دهد. این شخصیت، در آغاز چندان به شیوه ی مستقیم و واضح معرفی نمی شود، بلکه

نویسنده با اعمال حرکات و سخنانش، اندکی از درک شخصیتی وی را برای مخاطب آسان می‌کند، بنابراین، پردازش این شخصیت، در آغاز به شیوه‌ی غیرمستقیم است:

«پیرزن انگار تحملش تمام شده باشد دست کشید، قد راست کرد و قلیان را داد دست رسول. سرش به زحمت تا سینه‌ی رسول می‌رسید اما چشم‌هایش را دوخته بود به چشم‌های او» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۰ و ۲۱). مخاطب هرچه جلوتر می‌رود، تصویر واضح‌تر و روشن‌تری از او به دست می‌آورد. نویسنده در اواسط داستان، به صورت مستقیم از ویژگی‌های ظاهری وی سخن گفته است:

«لای خال کوبی‌های صورت زن که حالا دیگر پاک شده بود و به جز ردی کم‌رنگ چیزی از آن‌ها نمانده بود، لای چروک‌های صورتش، چیزی آشنا می‌دید که نمی‌فهمید چیست. زن سه خال زیر هم روی چانه داشت و چند خال موازی ابرو، بالای آن‌ها. چشمان ریزش پشت پلک‌های افتاده اش پنهان شده بود، اما رسول دید که سبزند» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۱).

و در ادامه‌ی همین توصیفات، او را همگام با مخاطبان، معرفی می‌کند، مخاطب، هم‌زمان با رسول متوجه می‌شود که این پیرزن «ام عقیل» است و این‌گونه، مخاطب هم او را همگام با رسول می‌شناسد: «پیرزن گفت «خیلی پیر شده‌م که نمی‌شناسی؟» رسول دست گرفت جلو دندان‌های افتاده اش و خندید. «ام عقیل! خودتی؟ ها خودتی. چرا زودتر نگفتی خدا خیرت به ت بده؟» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۱). این پیرزن و پیرزن‌های دیگر روستای دارالطلعه، از آنجا که نماینده‌ی زنان زخم‌خورده و ناامید ملتی جنگ‌زده هستند، شخصیتی پویا محسوب می‌شوند که امیدهایشان به ناامیدی، و زندگی عزیزانشان به مرگ تبدیل شده است.

از جمله شخصیت‌های فرعی در این داستان مادر رسول و دو خواهر او -احلام و ابسام- هستند که چندان پردازش شخصیت نشده‌اند، بلکه اندکی در لای به لای داستان، حضورشان در کنار شخصیت‌های اصلی حس می‌شود:

«صدای کل از دم در بلند شد. مادر رسول تو آمد و پشتش خواهرهایش. احلام و ابسام. لباس خوب‌های شان را پوشیده بودند» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۷۵).

شخصیت مادر رسول، که با نام «ام رسول» خوانده می‌شود، به شیوه‌های مختلف به صورت غیرمستقیم و از طریق اعمال و گفتار وی مورد پردازش قرار می‌گیرد. شخصیت او، شخصیت یک مادر سنتی است که در کنار پسر و عروسش، شریک شادی‌ها و غم‌هایشان است:

«هیچ چیز خانه شبیه رویاهای کویت نبود ام رسول بچه را تکان می‌داد و راه می‌رفت. آیت الکرسی می‌خواند و از قدح آب قرآن خوانده به نوال و پسرش می‌پاشید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

خرافه پرستی و سنت پرستی در «ام رسول» هم به شیوه‌ی غیرمستقیم به خواننده معرفی شده است: «ام رسول به شان روی خوش نشان نمی‌داد. می‌گفت همان‌ها چشم‌شان زده‌اند. اما رسول هر که را می‌آمد برای شام نگه داش» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

ام رسول، مادری فداکار است که اغلب، به شیوه‌ی غیرمستقیم به احوالاتش در داستان اشاره می‌شود: «ام رسول ملافه‌ی آبی را از روی تخت مه‌زیار کشید و انداخت بر کپه‌ی لباس‌های رنگی. نگاه کرد به جای خالی تخت تهائی. «ای! خدا بچه‌م هیچ خیر ندید از زندگیش. خودت بقیه شونه بذار برامون به حق علی» صدایش شکست. بالش را گذاشت زمین و اشک‌هایش را پاک کرد «باشو همین حالا برو رسول.

سر راه برا بچه هات لباس نو بخر، شیرینی بخر. فردا خوسر کار نمی ری؟ بمون یه کم دورشونه بگیر» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۳۱).

از دیدگاه مرعشی شخصیت پردازی از شخصیت های فرعی و تصادفی نیز اغلب به صورت مستقیم صورت می گیرد، مثلاً یک جوان آبادی را این گونه، با شرح جزئیات معرفی می کند، تا تصویرسازی او برای مخاطب آسان باشد:

«در چهارمی را که کوید، ته جاده ای که از هور می آمد جوانی را دید با ددداشه ای سفید و چفیه ی چهارخانه ی سبز که به سمتش می دوید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۰).

«هرس» هیچ شخصیت اضافه ای ندارد؛ حتی آن زن های همسایه ی دارالطلعه هم با اینکه در قالب یک دیالوگ، وارد داستان می شوند، اما چون نماینده ی زنان زخم خورده ی جنگ هستند، همان دیالوگشان، می تواند چپستی کل داستان «هرس» را در خود داشته باشد، مثل آنچه که امضیا به رسول می گوید، که تصویری است از کل زندگی زنان و مردان جنگ زده:

«امیدت برای زندگی زیاده رسول. ما نفرین شده ایم. یه چیزایه آدم نباید بینه. زن نباید بینه بچه هاش مرده ن، خونه ش رمییده، زمینش پکیده. اگه دید نباید بمونه. باید بمیره. زندگی ئی طور نبوده که بچه ها برن مادرا بمونن. که مردا برن زمینا بمونن. ما آدم نیستیم رسول. برده ن مون ته سیاهی نشون مون داده ن و آورده ن مون زمین. ما از جهنم برگشته ایم. نگاه مون کن؛ ما مرده ایم. خودمون، زمین مون، گاو میشامون، همه مرده ایم، فقط راه میریم. اینایه گفتم که فکر نکنی نوال همون زنیه که داشتی» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۰۰).

یافته ها

شخصیت ها

یکی از نتایجی که بعد از شخصیت پردازی زنان می توان به آن دست یافت، مشاهده ی تقابل میان شخصیت های داستانی است. نویسنده پس از آنکه شخصیت های داستان را به شیوه های مستقیم یا غیرمستقیم معرفی می کند، نزدیکی شخصیت ها و یا برعکس، تقابل میان آن ها برای مخاطب قابل درک است. تقابل میان شخصیت ها، بنیاد حوادث را پی می ریزد.

تقابل شخصیتی بین نوال و رسول (دو شخصیت اصلی داستان) هم در جای جای داستان، با شخصیت پردازی مستقیم (شرح ویژگی های ظاهری و اخلاقی) هر دو فرد، دیده می شود، که جذابیت داستان را بیشتر می کند و مخاطب را بیشتر به جلو می کشاند تا دریابد که عاقبت این تقابل شخصیت های اصلی داستان به کجا می رسد:

«نوال در همه ی این ماه ها لباس نخریده بود. همانی را که تنش بود می پوشید و گاهی لباسی از خواهر رسول می گرفت تا لباس جا به جا پاره اش را که شسته بود، خشک شود. نوال لباس های خودش را می خواست، همان هایی را که خرمشهر مانده بود. رسول نمی خواست خانه ی مادرش بماند. دوست داشت زندگی کند. مثل قدیم. این چند ماه عزا برایش بس بود. دوست داشت باز با سلیقه ی نوال خانه بچینند. خانه ای نو و رنگی. با یک عالمه گلدان و پرده های گلدوزی شده. دوست داشت نوال باز هم زنی باشد با موی شانه زده و لباس تمیز، نوال، چرو کیده و کثیف و لاغر، روی صندلی جلو رسول نشسته بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۵۱).

تقابل شخصیتی بین نوال و رسول، به شیوه ی پردازش مستقیم این دو شخصیت در متن زیر نمایان است.

نویسنده سعی کرده از درونیات رسول، با جزئیات سخن بگوید و در نهایت، نوال را فاقد و سرکوبگر این گونه احساسات نشان دهد:

«دلش می خواست به جای تمام کسانی که امشب خانه اش بودند، نوال تحسینش می کرد. تحسین آدم های دیگر دنیا برایش کافی نبود. دلش خواست به تن مریض، تن زخمی، تن سختی کشیده ی زنش دست بکشد و حال او را خوب کند. می خواست قهرمان زندگی اش باشد، مرد باشد برای زنی که هیچ وقت او را مرد حساب نکرده بود» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

رسول که می خواست همه ی تبعات و عواقب جنگ از زندگی محو شود، اما نوال برخلاف میل او، هرگز تلاشی برای این کار نمی کرد:

«رسول بغلش کرد. نوال خودش را عقب کشید. رسول برایش قسم خورد بردش توی هال و تلویزیون را روشن کرد. همه ی کانال ها را گرفت. بوستر را وصل کرد، آنتن را چرخاند و کویت را گرفت گفت «همه جا امنه بین. یه بار گفت جنگ؟» نشست روبه رویش و صورت نوال را گرفت بین دسته گفت جنگ یادت بره نوال. جنگ تموم شد.» نوال می لرزید. گفت «چه طور یادم بره؟ نمیدانم یادم بره.» گفت «تو دروغ میگی رسول. همه ش دروغ میگی. گفتمی پسرا به دنیا می آن. دروغ گفتمی» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۹).

بررسی انواع شخصیت ها در رمان «هرس»

در این داستان، اگرچه شخصیت های پویا و ایستا، هر دو دیده می شوند، اما شخصیت های پویا بیشتر و برجسته تر هستند. شخصیت های اصلی در این داستان، پویا هستند و کودکان - از جمله مهزیار، شهران و تهانی و ... شخصیت های ایستا محسوب می شوند. شخصیت های این داستان، افراد زخم خورده و مجروحی هستند که طی حوادث جنگ، دچار آسیب مادی و معنوی شده اند، و دیگر نمی توانند مانند سابق زندگی کنند، بنابراین، پویایی شخصیت ها بر ایستایی غالب شده است. شخصیت های اصلی در داستان، رسول و نوال هستند که کنشگر داستان محسوب می شوند. شخصیت های فرعی نیز در داستان به تعداد بالایی دیده می شوند، زیرا شخصیت های فرعی، علاوه بر افراد خانواده ی رسول و نوال، شامل تمام افراد روستای دارالطلعه نیز می شود.

نویسنده در نگارش این رمان، سعی می کند، درباره ی بسیاری از شخصیت ها به صورت روایی و در لابه لای داستان ها، نظر شخصی خود را اظهار می کند و در مورد بایدها و نبایدها و حق مسلم شخصیت ها سخن می گوید: «حالا وقت کابوس نبود. آن ها یک پسر داشتند. پسری که به جای پسر مرده شان. مگر نوال همین را نمی خواست؟ نوال باید خوب می شد به خاطر رسول، به خاطر آن چه تمام این سال ها تنهایی به دوش کشیده بود و شکایتی نکرده بود و سرپا مانده بود، باید سعی می کرد خوب شود. مگر همین یک ذره تلاش حق رسول نبود؟» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۱۹)

تأثیر ساختار اجتماعی، بر شخصیت های رمان «هرس»

بی شک، رفتار نهایی فرد، تحت تأثیر عناصر اجتماعی و فرهنگی موجود در محیط خواهد بود. در واقع، عناصر و عوامل اجتماعی و فرهنگی، با حضور یا عدم حضور خود، گرایش و عکس العمل فرد را تعیین می کنند شولتز و شولتز^۱، ترجمه سید محمدی، ۱۳۸۳: ۱۹۵). بنابراین، شخصیت ها غالباً تحت نفوذ

۱. Sholtz & Sholtz

فرهنگ و حوادث اجتماع هستند؛ چرا که «اساس شناخت روان انسان، تجزیه و تحلیل اوست که از شرایط زیستی او سرچشمه می‌گیرد» (شاملو، ۱۳۸۴: ۹۶).

مرگ و جنگ، از جمله عوامل اجتماعی تأثیرگذار در عملکرد و کنش شخصیت‌های این رمان هستند. سایه‌ی مرگ، در جای جای رمان، بر ذهن و روح رسول و نوال سنگینی می‌کند. حتی سال‌ها بعد هنگامی که آنها صاحب دو دختر و یک پسر دیگر نیز شده‌اند و رسول مهزیار را با خود همراه کرده تا به دیدار نوال بروند، هنگامی که با ام عقیل یکی از همسایگان قدیمی روبه‌رو می‌شوند، او ناخودآگاه رسول را ابو شرها صدای می‌کند (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۴).

از شگردهای دیگر نویسنده در این داستان، توجه به ادبیات اقلیمی و فرهنگ عامه‌ی مردم جنوب است که در معرفی و نام‌گذاری شخصیت‌ها تأثیر بسزایی دارد. نویسنده، مردان و زنان جنوبی را با نام پسرانشان معرفی می‌کند، مانند: ام عقیل (پیرزن روستایی)، ابو شرها (رسول)، ام ضیا.

«ام عقیل و زن دوم در سکوت سفره و بشقاب آوردند. یک دیس را جلو رسول گذاشتند، دیس دیگر را جلو ام ضیا» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۹۹).

بحث و نتیجه‌گیری

در کل این داستان، شخصیت‌های انسانی حضور دارند. در میان این شخصیت‌ها، رسول و نوال دارای کنش هستند و مسیر داستان را تعیین می‌کنند. نویسنده به گونه‌ای از داستان‌ها را روایت می‌کند که بخش عمده‌ای از داستان، صرف شناساندن اشخاص داستانی می‌شود، زیرا هر یک از شخصیت‌های مطرح شده در داستان، نماینده‌ی گروهی از افراد جامعه‌ی زخم‌خورده‌ی بعد از جنگ هستند.

اغلب شخصیت‌های داستان، پویا هستند، زیرا در سراسر داستان، شخصیت‌هایشان دچار تحول می‌شود. نویسنده به هر دو شیوه‌ی مستقیم و غیرمستقیم به پردازش شخصیت‌های داستان می‌پردازد. رمان هرس، به شخصیت‌هایی می‌پردازد که برای گذر از خاطراتی دور یا نزدیک ناچار شده‌اند آن خاطرات دوران جنگ را نیز مرور کنند و همین مرور خاطرات، پویایی شخصیت‌های داستانی را نشان می‌دهد که قبل از جنگ چه بودند و بعد از جنگ، چه بر سرشان آمده است. به همین علت، با چندین روایت فرعی مهم از داستان‌های شخصیت‌هایی چون: رسول، مهزیار، نوال، شرها، تهانی، امل و انیس، ام ضیا و ام رسول و... به روایت وجدان‌های ناآرام شخصیت‌هایی می‌پردازد که در پیچ و تاب حوادث جنگ، با امید و آرزوهای از دست رفته، سازندگی‌هایی که نابود شدند و آرمان‌هایی که زیر سوال رفته‌اند مواجه هستند. به نظر می‌رسد که نویسنده در این کتاب سعی داشته آسیب‌های جنگ را نه فقط به صورت آسیب جسمی و مادی، بلکه به صورت تأثیرات عمیق روحی و روانی آن‌ها بر افراد نیز به تصویر بکشد.

شیوه‌ی نویسنده در این رمان به این صورت است که ابتدا شخصیت‌ها را وارد داستان می‌کند و به تدریج، وارد جزئیات اخلاقی و ظاهری آن‌ها می‌شود. شخصیت‌پردازی در این داستان، اغلب، به شیوه‌ی مستقیم و با بیان جزئیات صورت گرفته است. شخصیت‌های این داستان، بیشتر از لحاظ روحی و روانی آسیب دیده‌اند؛ به طوری که پس از جنگ، با وجود تلاش آدم‌ها برای بازگرداندن زندگی به روال سابق، بازگشت به گذشته با وجود آن همه رنج و زخم که بر جان و روان این آدم‌ها وارد شده، بسیار سخت است.

منابع

- آتش سودا، محمدعلی. (۱۳۸۴). *داستان امشب*. تهران: آسیم. چاپ اول.
- بیگ بابای، بهروز. (۱۳۹۶). تحلیل شخصیت و شخصیت پردازی در داستان کوتاه دیه اثر عمر سیف الدین. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۲۲(۲)، ۳۵۳-۳۶۴.
- زیتونی، لطیف. (۲۰۰۲). *معجم مصطلحات نقدالروایه*. بیروت: مکتبه اللبنان.
- سرباز، حسن، پیشوایی علوی، محسن، فلاحی، سرشین. (۱۳۹۴). شیوه‌های شخصیت پردازی در رمان «اصل و فصل» سحر خلیفه. *نقد ادب معاصر عربی*، ۵(۸)، ۱۹۱-۱۶۱.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۴). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت*. چاپ هشتم. تهران: رشد.
- شولتز، دوان؛ شولتز، سیدنی الن (۱۹۹۸). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه یحیی سید محمدی (۱۳۸۳). تهران: انتشارات ویرایش.
- صادقیان، سمیه، طغیانی، اسحق. (۱۳۹۵). نگاهی به شگردهای شخصیت پردازی و تفاوت‌های آن در دو داستان ملکوت و مسخ. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۲۱(۲)، ۲۸۹-۳۱۴.
- عبدالخالق، نادر أحمد. (۲۰۰۹). *الشخصیة الروائیة بین علی باکثیر ونجیب الکیلانی دراسة موضوعیة وفتیة*، بیروت، دارالعلم والإیمان.
- علی پور، احمد. (۱۳۸۶). *روانشناسی عمومی*. تهران: پیام نور.
- گودرزی نژاد، آسیه. (۱۳۸۸). شخصیت پردازی در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم». *فصلنامه‌ی ادبیات فارسی*، ۵(۱۴)، ۱۵۵-۱۷۲.
- مرعشی، نسیم. (۱۳۹۶). *هرس*. چاپ اول، تهران: چشمه.
- موسوی، سید کاظم، صفری، جهانگیر، ظاهری، ابراهیم. (۱۳۹۲). تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب. *شعر پژوهی (بوستان ادب)*، ۵(۲)، ۱۷۶-۱۵۱.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.

Characterization of Women in “Herus” Novel

M. Heydare*

H. Parsaee**

H. Ziaee***

Abstract

The purpose of this study was to review the characterizations of women in “Herus” novels. Choosing the right characters, with their unique traits and abilities, is one of the most important storytelling techniques. The characters in the novel or the story are the people who play a role in their actions and speech. This paper, in a descriptive-analytic way, examined the personalities and characterizations of women in the “Herus” novel of Nasim Marashi, in their various dimensions. In this story, Marashi narrated the fate of a war-torn family over a long period of time (from the beginning of the war and after) using multiple narrative spaces. The results suggested that the mental space reflected the characters and the pain they felt in their minds and hearts through the irreparable damage of war. Most female characters in this story were dynamic because during the events of war, life's hopes and excitement, and the energies of constructive and creativity, lost their color in the characters, and caused changes in them.

Keywords: characterization of women, novel, Herus.

*Student of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Department of Persian Language and Literature, Qaemshahr Branch, Islamic Azad University, Ghaemshahr, Iran, (corresponding author, Email: monireh.heydare4042@gmail.com)

**Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Department of Persian Language and Literature, Qaemshahr Branch, Islamic Azad University, Ghaemshahr, Iran.

***Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Department of Persian Language and Literature, Qaemshahr Branch, Islamic Azad University, Ghaemshahr, Iran.